اصول: استصحاب، جلسه 79: سه‌شنبه 19/11/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر این بود که مرحوم شیخ انصاری فرموده بودند که از روایاتی که در ذیل آیۀ شریفۀ «**إِنّي أُريدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هاتَيْنِ عَلى أَنْ تَأْجُرَني ثَمانِيَ حِجَجٍ**» به نحو اشعار استفاده می‌شود که احکام امت سابق ممضات هست تا وقتی که ردع و منعی از آن عمل به آنها نباشد. خب صحبت سر این بود که ایشان ناظر به چه روایتی هستند و چرا اشعار تعبیر می‌کنند، دلالت تعبیر نمی‌کنند؟ ما عرض کردیم به دو روایت می‌تواند ناظر باشد، یک روایتش را در جلسات قبل صحبت کردیم که آن روایتی بود که مربوط به این بود که اجاره دادن، اجیر شدن، این کراهت دارد یا کراهت ندارد؟ و آن روایتش را خواندیم و روایت محمد بن سنان بود که بحثش گذشت.

یک روایت دیگری که حالا مجموعۀ روایات تعبیر کنم که سندهای متعددی هم دارد این روایتی هست که آن امروز می‌خواهیم صحبت کنیم، قبلاً خواندم حالا سندهای مختلفش هم امروز بخوانم. جامع احادیث یک بابی دارد باب حکم التزویج بالاجارة للزوجة او لابیها او لاخیها. در جلد ۲۶ جامع احادیث، ابواب المهور و الشروط، باب ۴. که صفحۀ ۲۸۳ هست. که همۀ این روایات این باب مربوط به همین بحث ما هست. خب ابتدا در این باب آیۀ قرآن را که در سورۀ قصص وارد شده نقل کرده. «**قالَ إِنّي أُريدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هاتَيْنِ عَلى أَنْ تَأْجُرَني ثَمانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَ ما أُريدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُني إِنْ شاءَ اللّهُ مِنَ الصّالِحينَ**»

سند اوّلش که دو تا طریق دارد که یک طریقش درش سهل واقع هست، یک طریقش علی بن ابراهیم عن ابیه هست، حالا ما طریق دوم را صحیحه می‌دانیم، یعنی متعارف متأخرین صحیحه می‌دانند. حالا ما سهل بن زیاد را هم تصحیح می‌کنیم، ولی معمولاً آن طریقی که بیشتر رویش تکیه هست طریق علی بن ابراهیم عن ابیه هست:

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ علیه السلام قَوْلُ شُعَيْبٍ ع إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هٰاتَيْنِ عَلىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمٰانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِكَ أَيَّ الْأَجَلَيْنِ قَضَى قَالَ الْوَفَاءُ مِنْهُمَا أَبْعَدُهُمَا عَشْرُ سِنِينَ»

ایشان الوفاء منهما کأنّ می‌خواهد بگوید که این چیزی که، وفا به معنای کامل کردن است. این اشاره به این است که آن اجلی که کامل و تمام هست که هم مصلحت الزامیۀ این معامله درش رعایت شده، هم مصلحت غیر الزامیه که آن ۱۰ سال را مراعات کرده»

«قُلْتُ فَدَخَلَ بِهَا قَبْلَ أَنْ يَنْقَضِيَ الشَّرْطُ أَوْ بَعْدَ انْقِضَائِهِ»

این کلمۀ شرط گاهی اوقات به معنای آن تعهدی که خارج از آن تعهد اصلی معامله هست. کما این که الآن در فقها بحث شروط که می‌گویند یک تعهداتی هست که رکن اصلی معامله هست، عوض و معوّض. شرط خارج از آن هست. ولی اینجا شرط معلوم نیست به آن معنا باشد. می‌تواند ناظر به همان تعهد باشد ولو تعهدی که خود مهریه که خود یکی از تعهد. چون این بحث هست در کلمات مفسرین که

«**عَلى أَنْ تَأْجُرَني ثَمانِيَ حِجَجٍ**» این مهریه بوده یا شرط خارج بوده و اینها. مرحوم سید مرتضی در کتاب تنزیه الانبیاء اشکالاتی که به این روایت، به این داستان وارد هست مطرح می‌کند بعضی اشکالات را یکی این که مثلاً مهریه برای غیر زوجه آیا می‌تواند باشد، خب جواب‌هایی می‌دهد و در مقام جواب برمی‌آید. یکی از جواب‌هایش این است که این مهریه نبوده. شرط خارج بوده و شرط خارج می‌تواند برای غیر چیز باشد.

ولی حالا این کلمۀ شرطی که در این روایت به کار رفته به معنای تعهد است. حالا چه تعهد اصلی چه تعهد غیر اصلی.

«قَالَ قَبْلَ أَنْ يَنْقَضِيَ قُلْتُ لَهُ فَالرَّجُلُ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ وَ يَشْتَرِطُ لِأَبِيهَا إِجَارَةَ شَهْرَيْنِ يَجُوزُ ذَلِكَ فَقَالَ إِنَّ مُوسَى علیه السلام قَدْ عَلِمَ أَنَّهُ سَيُتِمُّ لَهُ شَرْطَهُ»

حضرت موسی می‌دانست که شرطش را به پایان می‌رساند. یک نکته‌ای در مورد اَتَمَّ بگویم. کلمۀ اتمَّ دو تا معنا دارد. یکی در جایی که یک کار ناقصی هست، می‌گوییم این کار ناقص را تمام کرد. با فرض شروع در کار اطلاق می‌شود. این یک جور.

یک جور این هست که فرض شروع نشده. هنوز وارد کار نشده، می‌گوید کار را تمام کرد یعنی یک کار کامل تحویل داد. فاتمّ الصیام الی اللیل از این قبیل هست که می‌گوید یک روزۀ کامل تحویل بدهید. اتم الحج و العمرة، هم به همین معنا هست. روی همین جهت در روایات هست که این روایت ازش وجوب عمره هم استفاده می‌شود. چون مفروض این نیست که عمره شروع شده بدون فرض شروع اتمّ. این هم همین است. قد علم انه سیتم له شرطه فرض نکرده که حضرت موسی علیه السلام وارد این شرط شده، می‌گوید از همان موقعی که می‌خواست قرارداد را ببندند حضرت موسی می‌دانست که توان انجام تام این شرط را دارد. حالا از کجا می‌دانست این را در یکی از، مرحوم شیخ صدوق در ذیل یک روایتی این را این شکلی تعبیر کرده.

«وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ علیه السلام لِأَنَّهُ عَلِمَ مِنْ طَرِيقِ الْوَحْيِ هَلْ يَمُوتُ قَبْلَ الْوَفَاءِ أَمْ لَا فَوَفَى بِأَتَمِّ الْأَجَلَيْنِ»

حالا من طریق الوحی یعنی از طریق وحی‌ای که به حضرت شعیب شده بوده، چون حضرت موسی که آن موقع پیامبر نبودند. از طریق وحی‌ای که به حضرت شعیب شده بوده که ممکن است اصلاً همان گفتاری که حضرت شعیب گفته بوده که «**إِنّي أُريدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هاتَيْنِ**» بر مبنای وحی‌ای بوده که به حضرت شعیب شده بوده که چیز. یا مراد از وحی یک معنای الهام هست، معنای مجازی و اگر «**وَ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّ مُوسى**»، «**وَ أَوْحى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذي مِنَ الْجِبالِ بُيُوتًا**» و امثال این چیزها بوده که مثلاً به حضرت موسی بشارت داده شده بوده که شما برمی‌گردید و مثلاً آن چیز را، آن قومت را نجات می‌دهید و یک همچین چیزهایی شاید بوده.

«إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ علیه السلام لِأَنَّهُ عَلِمَ مِنْ طَرِيقِ الْوَحْيِ هَلْ يَمُوتُ قَبْلَ الْوَفَاءِ أَمْ لَا فَوَفَى بِأَتَمِّ الْأَجَلَيْنِ»

نمی‌دانم این روایت به همین الفاظ وارد شده بوده یا برداشت شیخ صدوق هست از همین روایات دیگری که ما داریم، می‌گوییم حضرت موسی از کجا علم؟ خب باید من طریق وحی باشد دیگر، این من طریق وحی یک نوع، به مثلاً حافظه ایشان اعتماد کرده، مضمونی که از روایات در خاطرشان باقی بوده آن را نوشتند. حالا آن را نمی‌دانم به هر حال چه شکلی است؟ به هر حال.

«إِنَّ مُوسَى علی نبینا و آله علیه السلام قَدْ عَلِمَ أَنَّهُ سَيُتِمُّ لَهُ شَرْطَهُ فَكَيْفَ لِهَذَا بِأَنْ يَعْلَمَ أَنَّهُ سَيَبْقَى حَتَّى يَفِيَ لَهُ وَ قَدْ كَانَ الرَّجُلُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ عَلَى السُّورَةِ مِنَ الْقُرْآنِ وَ عَلَى الدِّرْهَمِ وَ عَلَى الْقَبْضَةِ مِنَ الْحِنْطَةِ.»

این ذیل روایت چی می‌خواهد بگوید؟

«وَ قَدْ كَانَ الرَّجُلُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ عَلَى السُّورَةِ» ارتباطش با صدر چی است؟ و این خودش یک نکته‌ای هست که باید مد نظر باشد. حالا من بعداً در موردش صحبت می‌کنم. چون علی الدرهم و علی القبض من الحنطة خب آنهایش مشکلی ندارد. خب مهریه ممکن است یک پول باشد. ولی مهریه صورة من القرآن با مهریه‌ای که شخص خودش را اجیر کند چه فرقی دارد؟ تفاوت این دو تا چی است؟ این که مهریه سوره‌ای از قرآن، تعلیم، «عَلَى السُّورَةِ مِنَ الْقُرْآنِ» یعنی تعلیم سوره‌ای از قرآن. آن به نظر می‌رسد که تعلیم سوره‌ای از قرآن مقید به تعلیم آن زوجه نیست. یعنی نفس این کار، این که یک سورۀ قرآن به شخص یاد دادن، این. در نتیجه

شاگرد: ؟؟؟ ۱۲:۱۶

استاد: نه. سؤال یک بحث سر این هست که اشکال، حالا این را من اجازه بدهید پس خود روایت را بحثش را بکنم بعد برگردم خواستم همینجا بگویم ولی بهتر است بحث روایت را بازش کنم بعداً بهتر است. این یک روایت. این روایت یک سند دیگر دارد علی بن اسماعیل عن احمد بن محمد عن ابی الحسن علیه السلام قال سألتُه عن الرجل یتزوج المرأة که در تهذیب وارد شده. در تهذیب در کتاب نکاح و طلاق علی بن اسماعیل در آغاز سندهای مختلفی از کتاب واقع شده. در بعضی جاها این علی بن اسماعیل را با قید علی بن اسماعیل میثمی نقل کرده. خب حاج آقا اشاره می‌فرمودند که این علی بن اسماعیل میثمی معروف نیست به خاطر قرائنی که از جهت طبقه نشان می‌دهد که این علی بن اسماعیل که در این سند هست متأثر هست از علی بن اسماعیل میثمی متکلم مشهور. و ایشان احتمال می‌دادند که این علی بن اسماعیل، علی بن اسماعیل بن عیسی که ظاهراً پسر عموی احمد بن محمد بن عیسی هست، علی بن اسماعیل بن عیسی الاشعری القمی مراد آن باشد که از بعضی از این مشایخی که این علی بن اسماعیل که در کتاب نکاح و طلاق تهذیب فراوان ازش روایت نقل شده روایت می‌کند. من این را مفصل در ذیل یک رساله‌ای در مورد آل میثم دارم به نام بیت الاخیار، یک ذیلی در رساله هست در مورد اصلاً خصوص همین بحث. مفصل این را آنجا بحث کردم. آنجا اشاره کردم که یک کتابی، کتاب نکاح و طلاقی بوده در بغداد، این کتاب به نام علی بن اسماعیل میثمی متکلم و منسوب به او شناخته می‌شده. به خاطر همین مرحوم نجاشی در ضمن تألیفات علی بن اسماعیل میثمی متکلم معروف کتاب نکاح و طلاق را به او نسبت داده که ظاهراً همین کتابی هست که منبع شیخ طوسی در این موارد و این احادیث هست. خب اینجا اشتباهی رخ داده، این کتاب مربوط به علی بن اسماعیل میثمی متکلم نیست. حالا وقتی این اشتباه رخ داده ما دلیل نداریم که حتماً مؤلف کتاب اسمش علی بن اسماعیل بوده و منشاء اشتباه این بوده که علی بن اسماعیل را خیال کردند علی بن اسماعیل میثمی است در حالی که یک علی بن اسماعیل دیگری مراد بوده. اصل این که اصلاً مؤلفش اسمش علی بن اسماعیل بوده روشن نیست. روی همین جهت وقتی ما باید از قرائن دیگری کمک بگیریم برای شناخت مؤلف این کتاب. خب من مفصل بحث کردم آنها گفتم کسی که از همۀ روایات این علی بن اسماعیل نقل می‌کند علی بن مهزیار است. به خصوص یک روایتی هست که این روایت راوی‌اش منحصراً علی بن مهزیار است. و ما آنجا استظهار کردیم که این کتاب مال علی بن مهزیار بوده. علی بن مهزیار از علی بن اسماعیل میثمی هم روایت دارد. ما احتمال دادیم که کتاب استاد و شاگرد به هم قاتی شده، گاهی اوقات نام استاد مثلاً در یک روایتی اوّلین روایتی که از این کتاب بوده علی بن اسماعیل میثمی اوّل سند بوده، چون اسم مؤلف کتاب در زمان‌های قدیم خیلی وقت‌ها در آغاز اسناد ذکر می‌شده تصوّر شده که این اسم مؤلف کتاب هست که در آغاز سند ذکر شده، در حالی که اسم مؤلف کتاب نبوده بلکه اسم شیخ مؤلف کتاب بوده. این چکیدۀ بحثی که ما کردیم، این است که در برنامۀ درایة النور اگر ببینید این علی بن اسماعیل‌ها را علی بن مهزیار اعمال شده. اعمال هم شده در برنامۀ درایة النور.

شاگرد: بعضی وقت‌ها اسم صاحب کتاب را سر سند می‌آوردند.

استاد: بعضی وقت‌ها اسم خود کتاب، چیز را. هر دو جورش در زمان‌های قدیم بوده. و این گاهی اوقات به همدیگر قاتی شده. و آنجا من مفصل بحث‌هایش را کردم مواردی که این دو تا به همدیگر قاتی شده. یکی از آن مواردی هم که قاتی شده کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی است که بعداً می‌خوانیم. این نوادر احمد بن محمد بن عیسی هم از همین باب است. این برعکسش است. نوادری که به نام نوادر احمد بن محمد بن عیسی است این کتاب حسین بن سعید است. این به احمد بن محمد بن عیسی نسبت داده شده. صاحب کتاب استاد است، اینجا به شاگرد نسبت داده شده. این به خاطر همین است که مثلاً احمد بن محمد بن عیسی در اوّل سند بوده و این احمد بن محمد بن عیسی راوی بوده نه اصلاً. حالا آن یک نکتۀ دیگر هم هست خیلی وقت‌ها در آغاز تألیف نه تنها نام مؤلف، نام راوی را هم نیز ذکر می‌کردند. که بسیاری از کتاب‌های قدیمی، سندهایی که هست از یکی دو نفر مانده به مؤلف شروع می‌شود. کتاب غارات ابراهیم بن محمد ثقفی را شما ببینید. کتاب صفین نصر بن مزاحم را ببینید. اینها سندهایش از یکی دو نفر مانده به مؤلف شروع شده.

شاگرد: ۱۹:۱۲

استاد: یعنی چون این کتاب را بعد راوی بعدی قرائت می‌کرده برای قبلی‌ها، آن هم راوی بعدی هم بعدی‌ها آن اسم راویانی که کتاب را هم روایت می‌کردند در سند ذکر می‌شده. این این شکلی است. حالا در کافی و اینها در نسخش خیلی وقت‌ها در اوّل یک باب این اتفاق می‌افتاده. در اوّل باب. در اوّل باب خیلی مرسوم است که در اوّل ابواب اسم راویان و چیز. ممکن است تا ۲، ۳ تا طبقۀ بعد هم اسم‌ها ذکر بشود. ولی در بعضی کتاب‌های قدیمی هست سر همۀ سندهایش هست. سر همۀ سندهایش از اوّل تا آخر، حالا یا به صورت اسم ظاهر یا به صورت ضمیر، تمام سندهای محاسن برقی با عنه شروع می‌شود. با عنه که به مؤلف برمی‌گردد.

شاگرد: این که با یکی دو واسطه، یعنی اوّل سند، شاگردش را، شاگرد با واسطه‌اش را؟

استاد: اوّل یعنی این کتاب به وسیلۀ شاگرد بر استاد خوانده می‌شده. استاد اسم، شاگرد اسم خودش را و اسم استادش را، استاد یعنی مؤلف کتاب را اوّل سند می‌آورده. بعد همینجور چون کتاب به اشخاص دیگر هم خوانده می‌شده گاهی اوقات کتابی که مال استاد هست به شاگرد نسبت داده می‌شده، مثل امالی شیخ طوسی. امالی شیخ طوسی، قسمت‌هایی‌اش به عنوان امالی ابن الشیخ معروف است. در حالی که ابن الشیخ راوی کتاب هست، امالی مال شیخ طوسی است. راوی کتاب است چون خود امالی شیخ طوسی را هم پسرش هم باز املا کرده. همین کتاب را، گاهی اوقات چون این کتاب خوانده می‌شده، آن به اصطلاح خوانده شدن کتاب به وسیلۀ شاگرد بر استاد یا شاگرد شاگرد بر شاگرد همینجور اینها هم نوشته می‌شده. گاهی اوقات در بعضی کتاب‌ها هست، ۴، ۵ طبقه در سندها ذکر شده. عرض کردم حالا این کتاب غارات ثقفی را شما ببینید، ۲ نفر یا ۳ نفر در سلسله هستند. در همۀ سندهایش اسم‌ها اینها هست. اینها راوی‌های کتاب بودند که این کتاب را از استاد نقل می‌کردند.

شاگرد: صدر سند چی بوده؟

استاد: اسم مثلاً. کتاب مال ثقفی است، فلان کس عن فلان کس عن الثقفی.

شاگرد: دو تا شاگردهایش

استاد: شاگردش. شاگرد شاگرد، از اینجا شروع می‌شده. یعنی آن بنده خدایی که می‌خواسته نسخه را استنساخ کند که ۲ طبقه تا مؤلف کتاب فاصله داشته از خودش شروع می‌کرده. می‌گفته من از استادم از کی، هی اسم خودش اینها را در سند ذکر می‌کرده. این هم این مطلب.

شاگرد: علی بن مهزیار پس باید اینجور باشد علی بن مهزیار عن ابیه عن اسماعیل هم باید باشد؟

استاد: همین می‌خواهم بگویم. می‌خواهم بگویم اوّلین روایتی که مثلاً این کتاب شروع شده بوده علی بن اسماعیل بن میثمی بوده. اینها خیال کردند این علی بن اسماعیل میثمی مؤلف کتاب است. در حالی که مؤلف کتاب نبوده، استاد صاحب کتاب بود. کتاب مال علی بن مهزیار بوده. کتاب اسم مؤلف رویش نبوده، اینها خیال کردند که این نسخه‌ای که هست نسخه با نام مؤلف شروع می‌شود، در حالی که این نسخه با نام مؤلف شروع نشده بوده، مثل کافی که علی بن ابراهیم عن ابیه هست که علی بن ابراهیم سر سند است و مؤلف کتاب نیست این اشتباه شده.

شاگرد: حاج آقا فرمودند خب که معروف بوده که مال خودش است، مثل کافی که معروف است مال کی بوده، مال مرحوم کلینی بوده.

استاد: همین می‌گویم منشاء اشتباه این شده که نسخه‌ای از این کتاب در اختیار علمای بغداد قرار گرفته. علمای بغداد خیال کردند آن کسی که نامش در اوّلین واقع هست مؤلف کتاب هست، در حالی که نام مؤلف کتاب نبوده، نام استاد مؤلف کتاب بوده، سندها، سندهای معمولی بوده. همین سندهایی که الآن مرسوم هست در مثلاً کافی و کتاب‌های دیگر حدیثی این به این شکل بوده. و این منشاء شده که این به علی بن اسماعیل میثمی نسبت داده شده است.

و این نکته را هم ضمیمه بکنم به دلیل این که علی بن مهزیار کتاب‌هایش عمدتاً بر محور کتاب‌های حسین بن سعید نوشته شده بوده. بعد همان کتاب‌های حسین بن سعید بوده با یک اضافات مختصرات. طائفه خیلی با کتاب‌های علی بن مهزیار آشنایی نداشتند. چون عمدۀ آن کتابی که منبع اصلی بوده کتب حسین بن سعید بوده. کتاب علی بن مهزیار جزء کتب فرعی تلقی می‌شده و روی همین جهت باعث شده بوده که درست که نسبت به کتاب علی بن مهزیار آگاهی نداشته باشند این اشتباه به علت عدم آگاهی داشتن نسبت به کتاب علی بن مهزیار و این اتفاق افتاده. این هم این روایت.

روایت بعدی روایتی هست که به نام نوادر احمد بن محمد، یک کتابی هست به نام نوادر احمد بن محمد که ما مفصل یک مقاله‌ای من در مورد این نوشتم چاپ هم شده که به عنوان نوادر احمد بن محمد بن عیسی یا کتاب حسین بن سعید. که آنجا این را عرض کردم در آن کتاب که، کتابی که به نام نوادر احمد بن محمد بن عیسی هست عمدتاً مال حسین بن سعید هست. کتاب حسین بن سعید هست و آن هم نه اصل کتاب حسین بن سعید یک گزیده‌ای از کتاب حسین بن سعید هست که آن راوی از کتاب حسین بن سعید گزیده کرده به گونه‌های مختلف، بعضی‌اش هم سندهایش کامل است، بعضی جاهایش ناقص است، بعضی جاهایش. آنها بحث‌هایش در آن مقاله آوردم. اینجا هم همین روایت را مرحوم طبرسی از حسین بن سعید نقل می‌کند. این است که فکر کنم من حالا در آن موقع که آن مقاله را می‌نوشتم توجه به این که بگردم ببینم طبرسی در مجمع البیان آیا از حسین بن سعید نقلیات دیگر دارد یا ندارد، ولی این همین روایت از حسین بن سعید نقل می‌کند خوب است مواردی که در تفسیر مجمع البیان از حسین بن سعید نقل شده را آدم مراجعه کند ببیند آیا نقلیاتش از منابع شناخته شده مثل کافی و تهذیب و اینها هست یا منبعی غیر از آنها دارد. اینجا منبعش جدید است که به هر حال نشان دهندۀ این است که کتاب حسین بن سعید در اختیار ایشان بوده و ممکن است همین نوادر احمد بن محمد بن عیسی باشد، این یک مقداری کار کردن روی آن هم مفید است.

شاگرد: ؟؟؟ ۲۶:۵۰ انتخاب کرده روایت حسین بن سعید را همان احمد بن عیسی بوده یا

استاد: احمد بن محمد بن عیسی بوده احتمالاً. آن در سندش احمد بن محمد بن عیسی هست. یعنی اوّل کتاب موجود طریق به حسین بن سعید هست که احمد بن محمد بن عیسی در آن واقع است.

احمد بن محمد بن عیسی کتابی به نام نوادر داشته نه این که نداشته. ولی این کتاب موجود آن کتاب نوادر نیست.

شاگرد: اگر معلوم نباشد کی این را جمع کرده اعتبارش؟

استاد: نه، اعتبارش مشکلی ندارد. قرائنی نشان می‌دهد که این نسخه، نسخۀ معتبری است. جمع‌آوری نیست، گزینش است، نه جمع آوری.

شاگرد: استنساخ کرده.

استاد: بله، استنساخ مثل چیزهایی که در مورد کل نسخه‌برداری هست نسخه‌برداری‌ها براساس شناخت ناسخ اینقدر اعتبارش اثبات نمی‌شود تا براساس این که ما با مقایسۀ این نسخه با مشابهاتش و امثال اینها اعتبار نسخه. اعتبارات نسخه راه‌هایش فقط این نیست که ما ناسخ را بشناسیم. عمدۀ قضیه چیز دیگر است، این که ناسخ چقدر دقیق بوده، چقدر درست. در بحث استنساخات این بحثی که تصور بشود که مثلاً دست ۲۸:۱۰ می‌شده متسوس و امثال اینها خیلی نادر است بحث دست و امثال اینها به این راحتی‌ها نبوده افراد خیال می‌کنند که همینجوری هر کی، نه عمده قضیه برای شناخت اعتبار نسخ مقایسۀ این نسخه با روایات دیگر، مشابهات و امثال اینهاست که اینها اعتبار این کتاب را اثبات می‌کنند.

یک سری منقولات این کتاب دقیقاً منقولاتی هست که شیخ طوسی هم در تهذیب آورده. البته شیخ طوسی مفصل‌تر است، این مقایسۀ من حالا به یک تناسباتی بعضی مقایسات را کردم آن مقاله هم، مقالۀ اصل مطلب هست. وارد بعضی از جزئیات و تخصصی ننوشتم. اگر می‌خواستم تخصصی بنویسم یک مقداری بحث‌های تخصصی دیگری هم وجود داشت آن را که وارد، یک تکه‌هایی‌اش را البته آوردم، مقایسۀ با تهذیب که یکی از شواهدی که برای حسین بن سعید هست این است که همین روایات را آنجا از حسین بن سعید نقل کرده و اینها.

شاگرد: احتمال نمی‌دهید که این کتاب موجود نوادر احمد بن عیسی

استاد: نه اصلاً به هیچ وجه ما احتمال نمی‌دهیم.

شاگرد: مثلاً یک روایتی در جاهای دیگر نباشد که ما بتوانیم مقایسه کنیم

استاد: نه کلیت در این که خصوص روایت‌هایی که موجود هست مثلاً چیز هست، روایت دیگری که، اینها احتمالاتش نمی‌رود.

شاگرد: دست و اینها احتمالش؟

استاد: نه این احتمالاتش، یک موقعی هست اصلاً چارچوب‌هایش یک چیزهای جدیدی هست آنها متفاوت هست. اصلاً مدلش فرق دارد امثال اینها، آنها بله. ولی چیزی که مثل همۀ روایت‌های دیگر یک چیز، یک نوع. ببینید یک روایت‌هایی که دست می‌شود و امثال اینها اینجور نیست که نشود تشخیص داد امثال اینها. به این راحتی‌ها نیست که تصور بشود همینجوری روایت. من تصورم این است که عمدۀ مشکلات ما، مشکل تحریفات عمدی نیست. تحریفات سهوی و تحریفات این که یک جمله‌ای از یکی از، از خلیل است می‌گوید یک کتاب ۳ بار نسخه‌برداری بشود صارت اعجمیت. یک همچین عبارتی دارد. می‌گوید در ۳ مرحله نسخه‌برداری دیگر مقابله نشود با کتاب اصلی، اصلاً فارسی می‌شود دیگر کتاب عربی تبدیل می‌شود به کتاب فارسی امثال اینها. خب عمدۀ قضیه همین تحولاتی هست که در اثر نسخه برداری‌ها حاصل می‌شود. که البته اینها را هم معمولاً با مقابلات و قرائت‌هایی که می‌شود مشکلاتش را حل کرد.

این روایت به هر حال مال حسین بن سعید است، روایت هم معتبر است، صفوان بن یحیی قلت لابی الحسن علیه السلام و همین روایت را آورده.

شاگرد: یعنی صفوان شیخ بلاواسطۀ محمد بن سعید است؟

استاد: بله. در مجمع البیان هم این را نقل کرده، البته یک مقداری از حسین بن سعید که نقل می‌کند، الفاظش یک کمی فرق دارد.

روی الحسین بن سعید عن صفوان بن یحیی عن ابی عبد الله علیه السلام سئل ای تحل التی قالت ان ابی یدعوک یک اضافه‌ای اوّلش هم دارد. می‌گوید که آن کسی که ازدواج کرد حضرت موسی کدام بود؟ می‌گوید همان که رفت حضرت موسی را برداشت آورد. و از روایت هم استفاده می‌شود آن هم که پیشنهاد کرد که حضرت موسی را اجیر کن همان بوده این پیشنهادات از اوّل، مکر النساء بوده. البته مکر خوب. نه مکر بد. بله. از اوّل قبولش داشته. می‌گوید در آن روایت هست می‌گوید از کجا فهمیدی که این خلاصه آدم خوبی هست و امثال اینها؟ می‌گوید موقعی که داشتم می‌آمدم به من گفتش که من جلو می‌روم از پشت سر من را هدایت کنید. گفتم چطور؟ گفت ما اولاد انبیاء لا ننظر الی ادبار النساء. به پشت زن‌ها نگاه نمی‌کنیم دیدم آدم مقیدی هست و امثال اینها. این فهمیدم شخصی هست که قابل اعتماد هست و اینها. و این که گفته بود ما اولاد انبیاء. این که از اوّل اعلام کرده بود که من از فرزندان انبیاء هستم و اینها هم رفتارش چیز بود هم قولش برای من به هر حال چیز بود.

می‌گوید: «سئل أيّتها الّتى قالت إنّ‏ أبى‏ يدعوك‏ قال الّتى تزوّج بها قيل فأىّ الأجلين قضى»

یک نکته‌ای من در اینها، من احتمال می‌دهم که این در نوادر احمد بن محمد بن عیسی که، چون در نوادر احمد بن محمد بن عیسی از قول صفوان بن یحیی نقل کرده، قال قلتُ لابی الحسن علیه السلام. ولی در نقل مجمع البیان صفوان بن یحیی عن ابی عبد الله علیه السلام هست. من احتمال می‌دهم که این نقلی که موجود است کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی به نام نوادر احمد بن محمد بن عیسی قاتی شده باشد و این نقل، چون این که دقیقاً احمد بن محمد بن ابی نصر و صفوان بن یحیی هر دو عیناً سؤالات را قطعات مختلف را سؤال کرده باشند مستبعد است. ولی خب به خصوص از امام. این در روایت صفوان بن یحیی خب که در مجمع البیان نقل می‌شود یک تفاوت‌هایی دارد، یک اضافات دارد، کم دارد امثال اینها. این است که من حدس می‌زنم که یک قدری یک افتادگی چیزی داشته در این کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی مثلاً هم از احمد بن محمد بن عیسی نقل شده بوده، هم از کتاب، از صفوان نقل شده بوده. یک مقداری به هر حال اینها نیازمند یک تأملی هست.

حالا در تفسیر قمی این روایت نقل شده: حدثنی ابی عن الحسن بن محبوب عن العلاء بن رزین عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام فی حدیثة قصة موسی علیه السلام قال قلتُ لابی عبد الله علیه السلام.

آن صفوان بن یحیی عن ابی عبد الله که در مجمع البیان هست آن باید سقط درش رخ داده باشد. صفوان جزء روات امام صادق نیست. این باید افتادگی داشته باشد، مثلاً فرض کنید علاء بن رزین عن محمد بن مسلم، علاء فکر می‌کنم جزء مشایخ صفوان باشد. و یک همچین افتادگی باید داشت. قال قلتُ لابی عبد الله علیه السلام ای الاجلین قضی قال اتمّها عشر حجج قلتُ له فدخل بها قبل ان یقضی الاجل او بعده قال قبل قلتُ فالرجل، تا آخر آن روایت که نقل شده.

حالا متن‌هایش را هم دقت بکنید. من حالا امروز بیشتر جنبه‌های سندی‌اش را صحبت کردم. عمدۀ قضیه‌ای که اینجا مطرح هست آن این است که این روایت مرحوم شیخ که می‌فرماید که این اشعار دارد که احکام امت سابقه. اوّلاً اصل استدلال چی است؟ ثانیاً چرا این استدلال در دلالت نیست؟ در حد اشعار است؟ این را ان شاء الله جلسۀ بعد صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان